

# اوضاع سیاسی ایران : از قیام تا کنون

نکاتی درباره ماهیت طبقاتی رژیم

از بحث های آموزشی یکی از هسته های طرفدار نشریه

## مقدمه

هنوز هم بسیاری از "مارکسیست های ما ، به هنگام تحلیل اوضاع سیاسی در ایران ، جریان تغییر و تحول درونی رژیم و اختلافات و مشاجرات همیشگی کارگزاران آن را پایه اصلی استدلال و موضع گیری خود قرار می دهند. نزد اینان ، روش مارکسیستی تحلیل طبقاتی به روشی برای کشف (بیشتر اختراع تا کشف) ارتباط میان طبقات و لایه های اجتماعی و محافل متغیر هیات حاکم تبدیل شده است. پشت هر مشاجره ای در محافل حکومتی ، "جناح خاصی را مشاهده می کنند و پشت هر اختلافی میان سیاستمداران رژیم ، "منافع لایه های متفاوت بورژوازی و خرده بورژوازی را پیدای می کنند. بر اساس چنین روشی ، امر تعیین مواضع صحیح سیاسی برای جنبش انقلابی به توسل به رمل و اسطرلاب در باب امکان یا عدم امکان پیروزی این یا آن "جناح" من درآوردی خلاصه شده است .

اما ، نمی توان کل برداشت از اوضاع سیاسی را به تعقیب دعواهای محافل حاکم کاهش داد. قبل از هر چیزی باید درک کرد که قلمرو سیاست وسیع تر از حیطه سیاست بازی سیاستمداران طبقات حاکم است. بعلاوه ، روش مارکسیستی بررسی اوضاع سیاسی این نیست که در هر مقطعی بر اساس بررسی وضعیت محافل حاکم و کشف انعکاس منافع طبقات اجتماعی در میان این محافل، تصور کنیم کل تصویر را ترسیم کرده ایم . این فقط یک جنبه از اوضاع سیاسی است. سیاست محصول مبارزه طبقاتی است. در هر دوره خاص تاریخی ، طبقه ای (یا طبقاتی) در موضع قدرت قرار دارد و برای حفظ این قدرت مبارزه می کند و طبقه ای (یا طبقاتی) در قدرت راه ندارد و برای تسخیر آن می جنگد. هیچ یک از سطوح فعالیت سیاسی در جامعه (منجمله سیاست محافل رژیم) را نمی توان بدون در نظر گرفتن این مبارزه میان طبقات عمده اجتماعی درک کرد. مسأله مرکزی در تحلیل اوضاع سیاسی در همین نکته نهفته است .

بنابراین ، از دیدگاه علمی (طبقاتی) ، بررسی اوضاع سیاسی نخست به معنای تعیین ماهیت مشخص طبقاتی قدرت حاکم است و برای این کار باید میان قدرت دولتی و حکومتی تمایز قائل شد. از دیدگاه مارکسیستی دولت و حکومت در جوامع سرمایه داری یک چیز واحد نیستند ، هر چند که بیکدیگر مرتبطند. حکومت (رژیم) محصول تناسبات قوای طبقاتی در مقاطع خاصی از مبارزه طبقاتی است و الزاماً همواره انطباق کامل با دولت ندارد. دولت بورژوازی را می توان با رژیم بنا پارستیستی گرداند ، می توان از احزاب مستقیم بورژوازی استفاده کرد ، می توان به سوی لدموکراسی متوسل شد و می توان هزارویک کار دیگری کرد. رژیم سیاسی بورژوازی می تواند فاشیستی باشد و می تواند مدافع سرخخت دموکراسی شود. اگر لازم باشد ، بر سر بورژوازی نیز می زند ، سرمایه اش را ملی می کند و خودش را بزندان می اندازد. اما ، در همه حال ، برای حفظ قدرت دولتی بورژوازی می جنگد. و فقط برای این اساس است که می توان همه آنها را رژیم های سرمایه داری نامید .

یکی از وجوه تمایز میان مارکسیزم و سایر روش های گوناگون رفرمیسم و پوپولیسم دقیقاً در همین وجه تمایز میان دولت و حکومت قرار دارد. رفرمیست ها و پوپولیست ها هنگامی که صحبت از "تسخیر

قدرت دولتی" می کنند ، همواره فقط حکومت را در مدنظر دارند. و هنگامی که درباره ماهیت حکومت سخنوری می کنند ، همواره فقط مخفی کردن ماهیت واقعی قدرت دولتی را هدف قرار داده اند. بدون تعیین ارتباط میان یک رژیم سیاسی و قدرت دولتی ، البته ، همواره می توان هزاران ادعا درباره ماهیت رژیم و "جناح های درون آن و امکانات "مترقی" شان ارائه داد. اما ، سوال مرکزی اینست که کل رژیم در خدمت حفظ قدرت دولتی کدام طبقه است. بدین ترتیب ، سوال مرکزی انقلاب ایران این نیست که رژیم شاه چه شد ، بلکه اینست که بر سر قدرت دولتی طبقات حاکم چه آمد؟ اینست که رژیم خمینی تمام ایادی رژیم شاه را به چهارمخ بکشد ، آنقدر اهمیت ندارد که برای حفظ دولت بورژوازی اکثریت عظیم جامعه را سرکوب کند .

عدم درک این مسائل فقط ناشی از یک اشتباه متدلوزیستیک، نیست . ضرورت اتخاذ چنین روشی در اوضاع مشخص ایران فقط از دیدگاه انقلاب پرولتری قابل فهم است . و بخش اعظم "چپ " ایران چنین چشم اندازی نداشته و ندارد. بوضوح ، برای یک مفسر خرده بورژواکه اساساً به نقش مرکزی پرولتاریا در مبارزه جاری طبقاتی اعتقاد ندارد ، سیاست نه تنها به فعالیت محافل رژیم خلاصه می شود که "سیاست انقلابی" نمی تواند معنایی جز شرکت در حوزه سیاست طبقات حاکم را داشته باشد. تفاوت "چپ" خلقی ما با این مفسرین فقط در کلماتی است که بکار می برند. سیاست انقلابی بی ، اما ، شرکت در مبارزه سیاسی طبقه انقلابی است . و هدف این مبارزه ، درهم شکستن قدرت دولتی بورژوازی است . برای این طبقه ، تعیین ماهیت طبقاتی دولت و رابطه رژیم سیاسی با آن اهمیت دارد. مبارزه سیاسی آن نمی تواند به مشارکت در سیاست بازی های بورژوازی (و یا در نهایت ، شرکت در خود رژیم سیاسی بورژوازی) اما با برنامه پرولتری کاهش یابد. و آن بخش از "چپ" ایران که هنوز از تعصبات و تمایلات طبقات بینا بینی تبریده است ، افق دید خود را بناچار به مسأله رژیم سیاسی محدود می کند .

این گونه "چپی" های ما ، از ابتدای انقلاب تا کنون در جستجوی پاسخ به این سوال ها بوده اند: رژیم به کجا می رود؟ آیا سیاست های آن در جهت تثبیت روابط عادی سرمایه داری است؟ کدام جناح آن در این حرکت تعیین کننده تر است؟ همین واقعیت که این گونه سوالات هنوز هم مطرح می شوند ، نشان می دهد که هنوز پاسخ مشخصی نیافته اند! نه به این دلیل که تلاش نکرده اند ، روش از ریشه خراب است . یکی از چشمگیرترین پدیده های چند سال اخیر اینست که همه "تئوری" های این گونه گروه های چپ درباره "جناح" های هیات حاکم غلط از آب درآمده . یک روز "جناح طرفدار سرمایه داری" ضد سرمایه داری می شود ، روز دیگر غنا صرهربری "جناح ضد سرمایه داری" از اس جناح سرمایه داری نیز بالاتر می روند. هیچ یک از این تئوریسین ها هنوز نتوانسته است به نظری قطعی حتی درباره ترکیب یکی از این جناح ها بی که همواره در مرکز تحلیل شان از اوضاع سیاسی قرار داشته دسترسی یابد .

و این تمادفی نیست . تا زمانی که از اتخاذ موضع مشخص طبقاتی در رابطه با ماهیت قدرت دولتی و حکومتی طفره بیروند ، توسط تحولات رژیم شگفت زده خواهند شد. برخی قادر به اتخاذ

چنین موضعی نیستند، زیرا نخست مستلزم برش قطعی از سوسیالیسم خرده بورژوازی است. دیگران، چندان اصراری به این کار ندارند، زیرا کل کارنامه قبلی خود را زیر سوال می برند. اما، برای ما، نه تنها از ابتدای انقلاب که هم اکنون نیز هرگونه بررسی اوضاع سیاسی می باید نخست از بساخ مشخص به ماله ما هیت طبقاتی قدرت حاکم آغاز کند. این، کلید حل مسأله است.

## ما هیت طبقاتی قدرت حاکم

در این ارتباط، اولین و در عین حال مهمترین نکته ای که امروزه باید تا کید شود اینست که هر گروهی هر چه گفت، واقعیت نشأ داده است که در تمام این دوره بعد از قیام، از لحاظ ما هیت قدرت سیاسی واقعا حاکم، هیچ چیز تغییر نکرده است. ما هیت قدرت دولتی و رژیم سیاسی همان است که از اول بود. هیچ "جناح" بر هیچ "جناح" دیگری پیروز نشده است. رژیم حاکم نه تنها از قیام تا کنون تغییری کیفی بخود ندیده است که در واقع با نیرویی که تحت عنوان "رهبری اسلامی" در دوره قبل از قیام برجایش توده ای مسلط شد، کاملاً منطبق است. دارو دسته هایی تصفیه شده اند، اما ما هیت اصلی رژیم همان است که همواره بوده است. عناصری رفته اند، عناصری آمده اند، اما، ترکیب اساسی رژیم حفظ شده است. تجربه نشان داد که حتی در زمانی که بظاهرا بزرگان حکومت رادردست داشت، قدرت واقعی جای دیگر بود. بنا بر این، اگر "رهبری انقلاب" در واقع ضد انقلاب اصلی از آب درآمد، نه در پیروز جناحی برجناح دیگر که در ما هیت خود این رهبری ریشه دارد. و گروه هایی که ضد انقلاب را در جامعه تشخیص ندادند و حتی به دنبالش آن رفتند، باید به نحوی از انحاء این واقعیت ساده را مخدوش کنند.

قدرت دولتی نیز اساساً در کلیاتش همان است که در دوران شاه وجود داشت. انقلاب (دقیقاً بخاطر اینکه تحت "رهبری" قدرتمداران فعلی قرار گرفت) شاه را برکنار کرد و بخشی از بانگ انگس تره های شناخته شده، حول وحوش او را دور ریخت، اما قدرت دولتی را کم و بیش دست نخورده باقی گذاشت. هیچ یک از ارکان مهم قدرت دولتی بورژوازی، بویژه آنها که هر چه بیشتر مشخص کننده ما هیت و یژه طبقاتی آن بودند، از میان نرفته اند. اگر هم برخی از نهاد های آن بواسطه انقلاب تضعیف یا تخریب شدند، امروزه تقریباً بطور کامل بازسازی شده اند. و در برخی موارد حتی به میزانی نیرومندتر از سابق. بنا بر این، سلطه، اجتماعی طبقه سرمایه دار در ایران حفظ شده است. صرفاً برخی از آنان بیشتر و برخی کمتر از گذشته می چایند. ما هیت رژیم سیاسی را فقط در رابطه با این نکته می توان درک کرد. این رژیم هر چه که باشد، یک چیز نیست: مخالف دولت بورژوازی! و اگر زمانی توده ها را به سرنگون کردن شاه فراخواند، این را تنها راه حفظ سلطه طبقات حاکم می دید. همانطور که زمانی دیگر برای همین کار سفارت آمریکا را اشغال کرد و در زمانی دیگر ده ها هزار مبارز را به جوخه اعدام سپرد.

این نکات از دیدگاه طبقه انقلابی اساسی هستند: دولت بورژوازی بازسازی شده است و رژیم فعلی سازنده آن است. این نکات امروزه عمده نشده اند. از همان ابتدای انقلاب روشن بودند و سیاست انقلابی بر اساس آنها تعیین می شد. مبارزه سیاسی پرو-لتاریا انقلابی نمی توانست و نمی تواند چیزی جز محوری کردن مبارزه برای تداوم انقلاب و مقابله با ضد انقلاب باشد. ضد انقلابی که تحت لوای "رهبری انقلاب" ظاهر شده بود. بهمین خاطر بود که نوشتیم: "تاریخچه انقلاب ایران، تاریخچه شکست آن است." تغییر و تحولات سیاسی چند سال اخیر را جز در رابطه با تلاش ضد انقلاب اسلامی برای سرکوب انقلاب زحمتکشان و مستبدگان که می رفت تا

کل نظم بورژوازی را به مخاطره افکند، نمی توان بررسی کرد.

اما، این واقعیت که رژیم برآمده از انقلاب رژیمی بود سرمایه داری و ناجی دولت بورژوازی، شکل ویژه، آخوندی آن را توضیح نمی دهد. در هر حال، رژیمی است استثنائی و ناشی از نتایج خاصی از قوای طبقاتی و وضعیت ویژه ای از ترکیب سیاسی موجود قبل از قیام. سرمایه داری، در شرایط عادی، رضایت نخواهد داد که حاکمیت خود را از طریق نشان دادن روحانیت در راه هر قدرتی سیاسی اعمال کند. زیرا، گذشته از هر مسأله دیگر، مداخله مذهب در گردش سرمایه خود به تنهایی عواقب ناگوار برای نظام سرمایه داری بیبار خواهد آورد. دلیلی که سرمایه داری به روحانیت متوسل شد، نا توانی آن در سرکوب انقلاب و موفقیت مساعدر روحانیت برای این کار در جنبش توده ای بود. در آن زمان، جز سپردن زمام امور بدست روحانیت چاره دیگری برای حفظ نظام سرمایه داری نبود. روحانیت بمشابه جزئی از دستگاه دولتی بارها وفاداری خود را به سلطه طبقاتی نشان داده بود و بخشی از بورژوازی نیز در هر حال با آن متحد شده بود. اما، اینها بدین معنی نیستند که قرار گرفتن روحانیت در راه رژیم بورژوازی مشکلاتی ایجاد نخواهد کرد. ولایت فقیه شکل ایده آل حفظ حاکمیت بورژوازی تحت هیچ شرایطی نیست. و بی توجهی به این مسأله باعث می شود که ما هیت واقعی بحران سیاسی رژیم که نه تنها با میزان موفقیت آن در سرکوب انقلاب منطبق است بلکه به انطباق رژیم با دولت بورژوازی نیز ربط دارد، درک نشود و از دعواهای درونی آن نتایج دیگری استخراج شود.

بدین ترتیب، رژیم خمینی نه صرفاً رژیمی است سرمایه داری و نه صرفاً آخوندی. ترکیبی است از هر دو: رژیم استثنائی آخوندی سرمایه داری! رژیمی است سرمایه داری که خلیفه را به قاضی کسل جامعه تبدیل کرده. بهمین خاطر، ما همواره تا کید داشتیم که علمی ترین واژه برای مشخص کردن رژیم عبارت است از "رژیم خلفای سرمایه داری" و یا دقیقتر "رژیم خلافتی سرمایه داری". و این را به منزله استهزاء بکار نمی بردیم! شکل ویژه، حکومتی رژیم فعلی، البته، حتی در مقایسه با شکل پوسیده، شاهنشاهی عقب مانده است. عقب مانده تر از سرمایه داری عقب مانده ایرانی. اما از آنجا که شکلی است استثنائی و ناشی از تناسب قوای طبقاتی استثنائی، شکلی انتقالی و گذرا خواهد بود. و تا زمانی که تناسب قوایی که منجر به این شکل از رژیم سرمایه داری شد تغییر کیفی نکند، به همین شکل باقی خواهد ماند. از نکات اساسی اوضاع سیاسی فعلی ایران یکی همین واقعیت است که هنوز آلتر-ناتیوی در مقابل این رژیم شکل نگرفته است. چه از درون "اپو-زیسیون" بورژوازی و چه از درون جنبش کارگران و زحمتکشان. و این خود به تنهایی بهتر از هر استدلالی عدم تغییر کیفی تناسب قوای اجتماعی در ایران را اثبات می کند. برخلاف تصور بسیاری از مفسرین، پشت سر این رژیم کماکان بخش عمده ای از سرمایه داری قرار دارد که حاضر و محال به تعویض آن نیست.

این نکات اساسی درباره ما هیت طبقاتی قدرت حاکم را شاید امروزه بسیاری به تجربه پذیرفته باشند. اما، مسأله این بود که باید از همان ابتدا به این نکات پی می بردند. و اگر روش مارکسیستی را اتخاذ می کردند، شواهد و قرائن کافی از همان ابتدای کار برای درک این ما هیت وجود داشت. مثلاً:

اولاً، در دوران جنبش توده ای انقلابی سال های ۵۶ و ۵۷ و حتی پس از تابستان ۵۷ که دیگر سلطه "رهبری اسلامی" برجانبش تثبیت شده بود، رهبری خمینی با رها بارها گفته بود در عمل نشان داده بود که نخواهد آن درم کوبیدن ماشین دولتی است و نه در ضرورت حفظ نظام سرمایه داری تردیدی دارد. برعکس، آگاهانه

و با جدیت بسیار خود را (یعنی اسلامی شدن دولت را) بهترین مرجع هدایت این نظام معرفی می کرد. تمام برنامه‌ها و به تعویض رژیم سیاسی از حالتی به حالتی دیگر خلاصه می شد - از حالت "غربی" به حالت "اسلامی". ارتباطات او با جناح‌هایی از سرمایه‌داری در ایران و در مقیاس جهانی یرهیچ کس پوشیده نبود.

ثانیا، از لحاظ تاریخی، دستگاه روحانیت شیعه در ایران همواره نهادی از دستگاه دولتی بوده است. روحانیت چه در دوران ماقبل سرمایه‌داری و چه در دوران معاصر در خدمت طبقات حاکم (و در واقع جزئی از آن) بود. در دوران ماقبل سرمایه‌داری آن را می توان چون لایه‌های ممتازی که در بسیاری از کشورها وجود داشتند و در ازای خدمت به دولت حاکم حقوق و امتیازات ویژه‌ای دریافت می کردند، در نظر گرفت. همراه بارش سرمایه‌داری در ایران این نهاد دولتی نیز بتدریج تغییر کرده و در خدمت حفظ مناسبات سرمایه‌داری قرار گرفت.

ثالثا، تلاش‌های روحانیت برای کنترل جنبش توده‌ای (و حتی سرکوب مخالفین چپ قبل از قیام) و انتقال قدرت از بالا ما هیت واقعی آن را نشان داده بود. مذاکرات و سازش‌های پشت پرده، آن با مقامات ساواک، ارتش و فرستادگان نظامی امپریالیزم هر چند که در آن زمان کاملاً فاش نشده بود، اما علائم بسیاری بر آن دلالت داشت. تشکیل "شورای انقلاب اسلامی" و تعیین حکومت از بالا، بدون امکان مداخله توده‌ها، ما هیت این رهبری را نشان می داد. بویژه هنگامی که روشن شد شمره، انقلاب را سا ستمداران بسو رزوا خواهد گرفت و توده‌ها قرار است به کار روزندگی خود بگردند، نمی توانست تردیدی در باب ما هیت آن وجود داشته باشد.

بنابراین، از همان ابتدای انقلاب روشن بود که این "رهبری" که در واقع توسط بخش قابل ملاحظه‌ای از جنبش توده‌ای نیز بمنابر رهبری برسمیت شناخته شده بود، هدفی جز دفاع از نظام سرمایه‌داری ندارد و در نتیجه بناچار سرکوب جنبش انقلابی را در برنامه کار خود قرار خواهد داد و به تدریج به نیروی اصلی ضدانقلاب تبدیل خواهد شد. و کلید درک اوضاع سیاسی پس از قیام نیز همین نکته بود.

## خطوط کلی اوضاع سیاسی پس از قیام

بر اساس تحلیل مشخص از ما هیت رهبری خمینی و ما هیت قدرت دولتی و حکومتی پس از قیام، واضح بود که اوضاع سیاسی در ایران بطور کلی بواسطه تداوم مبارزه میان انقلاب و ضدانقلاب تعیین خواهد شد و چشم انداز مبارزه طبقاتی را پیشرفت یا شکست انقلاب روشن خواهد کرد.

پرولتاریا و متحدین آن (کلیه لایه‌ها و اقشار زحمتکش و ستمدیده) سرنگونی رژیم شاه را بمنابر رفع یک مانع عمده بر سر راه آغاز مبارزه جدی برای تحقق خواست‌های اولیه خود تلقی خواهند کرد. بنابراین، مبارزات کارگران برای کنترل کارگری بر تولید و توزیع، دهقانان فقیر برای زمین، ملیت‌های ستمدیده برای حق تعیین سرنوشت، زنان برای رفع هرگونه تبعیض، سربازان برای دموکراتیزه کردن نظام ارتشی،... و غیره، گسترش خواهند یافت و علیرغم میل رهبران جدید رژیم، تداوم انقلاب را تضمین خواهند کرد. بدین ترتیب، وظیفه مرکزی نیروهای انقلابی متکی بر زحمتکشان و ستمدیدگان عبارت بود از تبلیغ و ترویج و سازماندهی حول یک برنامه عمل انقلابی که بتواند با آغاز از سطح آگاه موجود و نیازهای مشخص اولیه کلیه اقشار و طبقات مبارز تداوم انقلاب را در جهت ایجاد قدرت جدید توده‌ای و سرنگونی رژیم جدید سمت و سوزد.

از طرف دیگر واضح بود که "رهبری اسلامی" و رژیم جدید متکی بر آن بنا بر ما هیت طبقاتی خود در مقابل گسترش مبارزات توده‌ای خواهد ایستا دو با تمام قوا سعی در مسدود ساختن مسیر تداوم انقلاب خواهد کرد. واضح بود که رژیم جدید که حفظ و تثبیت مجدد نظام سرمایه‌داری را هدف اصلی خود می دانست، برای دفاع از ما لکیت خصوصی و نظام طبقاتی، درهم کوبیدن هرگونه ارگان خود سازماندهی توده‌ای را وظیفه فوری خود تلقی خواهد کرد و از طریق سرکوب حقوق دموکراتیک بدست آمده توسط قیام زمین را برای سرکوب انقلاب فراهم خواهد کرد. واضح بود که در آن اوضاع انقلابی، رهبری اسلامی نمی توانست بطور مستقیم و آشکار در مقابل همه خواست‌های اجتماعی توده‌های مبارز موضع بگیرد، و بنا بر این، سعی خواهد کرد که در کناره‌ها و مغرب‌بینی‌های گسترده در باب جنبه‌هایی از خواست‌های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری توده‌ها به سرکوب مستقیم قدرت توده‌ها مبادرت کند. زیرا، از دیدگاه ضدانقلاب واضح بود که در آن اوضاع انقلابی که تناسب نیروهای اجتماعی ناپایدار است و طبقات اجتماعی درگیر جدال‌های تعیین کننده هستند، دموکراسی زمینه لازم و موثری برای گسترش انقلاب و تقویت سازماندهی نیروهای انقلابی خواهد بود.

بنابراین، از دیدگاه نیروهای انقلابی مبارزه سیاسی علیه اقدامات رژیم جدید در سرکوب دموکراسی مساله‌ای محوری بود. بهمین خاطر شعارهایی در مخالفت با تعیین حکومت از جانب خمینی و "شورای انقلاب اسلامی" (مثلاً، شعار "هیچ حکومت از بالا تعیین شده‌ای برای ایران دموکراسی نخواهد آورد") و اصرار در انتخاب فوری مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی (به منابر مجلسی که سر راه اکثریت توده‌های زحمتکش و ستمدیده را در مقابل اراده رژیم سرمایه‌داری قرار دهد) با ید شعارهای اساسی چپ برای مبارزه بر سر دموکراسی و تحکیم دست آورده‌های دموکراتیک انقلاب می بودند. اما، مبارزه برای دموکراسی نمی توانست از مبارزه برای گسترش و استحکام قدرت جدید توده‌ای جدا شود. ارگان‌های خود سازماندهی توده‌ای که در طول مبارزات انقلابی و بویژه پس از قیام شکل گرفته بودند، می توانستند با ید که به ابزار اساسی برای حفظ دموکراسی و تداوم انقلاب تبدیل می شدند. و در مرکز این نهادها قدرت توده‌ای، شوراهای کارگران قرار داشت. مبارزه برای انتخاب شوراهای دموکراتیک (و مخالفت با "اسلامی" شدن این شوراهای) و تلاش برای اتحاد سراسری این شوراهای، تنها مان دموکراسی و مقاومت در برابر ضدانقلاب بود. بعلاوه، با ید مفهوم اجتماعی طبقاتی این شعارها نیز روشن می شد. با ید در میان توده‌ها ضرورت برش از سرمایه‌داری و ایجاد حکومتی متکی بر کارگران و زحمتکشان تبلیغ می شد. شعار مرکزی از لحاظ ما هیت طبقاتی حکومتی، شعار "حکومت کارگران و دهقانان" بود. بواسطه این شعارها مخالفت اساسی انقلاب با ضدانقلاب بر محورهای مشخص مبارزاتی قرار می گرفت که می توانست پیشرفت انقلاب را در برابر تلاش نیروهای سرمایه‌داری برای درهم شکستن جنبش انقلابی تضمین کند.

بنابراین، چند شعار اساسی انتخاب فوری مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی، اتحاد شوراهای کارگران و زحمتکشان و حکومت کارگران و دهقانان، شعارهای محوری نیروهای چپ و جبهه مشخصه اصلی برنامه عمل انقلابی زحمتکشان بودند. و این شعارها نه فقط در ابتدای انقلاب که برای کل دوره پس از قیام شعارهای محوری مبارزه را تشکیل می دادند.

نیروهای عمده چپ در آن زمان، اما، به این مسائل کلیدی در اوضاع سیاسی توجهی نکردند. سازمان چریک‌های فدائی خلق که به دلیل مبارزاتش در دوران شاه توجه توده‌های مبارز را به خود

## برخورد "چپ" به اوضاع سیاسی

اغلب گروه‌های "چپ" این روش ساده‌دورین حال اساسی درمارکسیزم را درتحلیل‌های خوداوضاع سیاسی بکارنگرفتند. و بجای پاسخ صریح به این سوال که "آیا رهبری خمینی ورژیم جدید موافق حفظ دولت بورژوازیی سرمایه‌داری هست یا خیر؟" سرخود را با این مسأله که "ترکیب اجتماعی ورژیم جدید رابطه آن با توده‌ها چیست؟"، گرم کردند. علیرغم هرگونه ترکیبی که ورژیم جدید داشت (چه مثلاً "لیبرال" ها در آن دست بالا داشتند و چه به اصطلاح "خرده-بورژوازی ضد امپریالیست" حاکم بود)، بواسطه رابطه آن با طبقه دارا و دفاع آن از قدرت دولتی بورژوازیی واضح بود که به نیروی عمده ضد انقلاب تبدیل خواهد شد. بجزیک استثناء همه گروه‌های چپ ضد انقلاب اصلی را نادیده گرفتند و در دام عوام‌فریبی‌های ورژیم جدید درباب "خطر با زکشت شاه و امپریالیزم" گرفتار شدند. این واقعیت که ورژیم از "رهبری انقلاب" بیرون آمده بود دارای پایه‌های توده‌ای بود، به هیچ وجه ما هیت ارتجاعی آن را تغییر نمی‌داد، بلکه صرفاً در میزان عوام‌فریبی‌های آن و زیگزاگ‌های آن اثر داشت.

یکی از طرفنده‌های عمده اپورتونیزم برای توجیه روش خود در حمایت از این ورژیم ضد انقلابی واقعی، کشف "جناح خرده بورژوازی ضد امپریالیست" در حاکمیت بود. برخی این جناح را حاکم می‌دانند (ومی دانند) و در واقع به تز رویزیونیستی حکومت نه کارگری ونه بورژوازی متوسل شده بودند. برخی دیگر در کنار این "جناح مترقی"، جناح‌های بورژوازیی ("بورژوازی متوسط بازار"، "بورژوازی تجاری"، "بورژوازی ملی"، "بورژوازی لیبرال"، وهزار و یک لقب دیگر) را نیز در نظرمی گرفتند و دعوی بین این جناح‌ها و مداخله چپ در حمایت از یکی در برابر دیگری را عمده می‌کردند. اما، همه این گروه‌ها فراموش می‌کردند که ما هیت طبقه‌ای یک ورژیم را پایه توده‌ای طرفدار آن تعیین نمی‌کند. مثلاً، ورژیم فاشیستی هیتلر، علیرغم برخورداری بودن از پایه وسیع در میان خرده بورژوازی (حتی به شکل یک جنبش توده‌ای خرده بورژوازیی) یک ورژیم خرده بورژوازیی نبود. ویا ورژیم ناپلئون بناپارت را علیرغم وجود پایه‌های توده‌ای دهقانی نمی‌توانستیم جزیک ورژیم بورژوازی تلقی کنیم. این واقعیت که بخش عمده چپ تسلیم خیانت پشکان حزب توده شد، تصادفی نبود. انقلاب ثابت کرد که ناف ایدئولوژیک چپ ایران کماکان به "حزب مادر" وصل است. رویزیونیزم ما زنگاک-ران حزب توده که خود را بصورت رد کلیه دست‌آوردهای تئوریستک مارکسیزم درباره تئوری دولت آشکار می‌کند، در واقع فقط منحصر به حزب توده نبود.

بدین ترتیب، زیگزاگ‌های عوام‌فریبانه ورژیم ضد انقلاب که برای تشبیه قدرت جدیدناچار به اتخاذ شیوه‌ما نور (ونه سرکوب مستقیم از همان ابتدا) بود، چپ را طعمه خود ساخت. این واقعیت که ورژیم برای نجات سرمایه‌داری مجبور به ملی کردن بخش‌های سرمایه‌های سرمایه‌داران فراری شد و از این طریق کنترل دولت ضد انقلاب را در مقابل کنترل کارگری بر تولید و توزیع قرارداد، از جانب چپ بصورت تا ثیر فشا را انقلاب بر ورژیم، و در نتیجه اتخاذ اقداماتی علیه سرمایه‌داری تلقی شد. این واقعیت که اشغال سفارت آمریکا توسط نیروهای وابسته به ورژیم در واقع هدفی جز منصرف ساختن مبارزات واقعی ضد امپریالیستی را دنبال نمی‌کرد، بخاطر عدم درک چپ از ما هیت طبقه‌ای دولت و حکومت به بهانه‌ای بسرای توجیه حمایت چپ از ورژیم سرمایه‌داری تبدیل شد.

"چپ" درک نکرد که زیگزاگ‌های هیات حاکم نه نشانه‌گر اختلال فئات اساسی میان جناح‌های مختلف طبقه‌ای در حاکمیت بلکه معرف

جلب کرده بود و پس از قیام به یک نیروی عمده توده‌ای چپ تبدیل شد، با تأیید حکومت بازرگان و کناره‌گیری از مبارزه اساسی علیه ضد-انقلاب مهر خود را بر مسیر بعدی نبرد انقلاب و ضد انقلاب زد. در آن دوران اولیه و تعیین کننده، نیروهای عمده چپ به ضد انقلاب اجازت دادند که انقلاب را از مسیر خود منحرف کند و بتدریج قوای ضد انقلاب جدید را برای سرکوب قطعی انقلاب آماده سازد. همکاری سازمان مجاهدین با ورژیم جدید و شرکت آن در نهادهای توده‌ای ورژیم جدید نیز مزید بر علت شد. تأیید رفتارندوم جمهوری اسلامی از جانب اینان، اثری مهلک بر مبارزه توده‌ها برای حفظ دموکراسی داشت.\*

واضح بود که در شرایطی که نیروهای سرکوبگر دولتی بواسطه جنبش توده‌ای و قیام تضعیف شده‌اند، ضد انقلاب جدید نخواهد توانست سرکوب انقلاب را بواسطه قدرت دولتی قدیم سازمان دهد و بنا بر این از پایه‌های توده‌ای خود در جنبش انقلابی استفاده خواهد کرد و به اتکال این نیروها (که بر عت تحت نام "نهادهای انقلابی" سازمان یافتند) به سرکوب ما بقی توده‌ها خواهد پرداخت. بنا بر این، مسأله مرکزی در جنبش توده‌ای این بود که بواسطه ما هیت طبقه‌ای رهبری اسلامی ورژیم جدید، بتدریج این جنبش تجزیه خواهد شد و بخشی از آن، بحثا به نیروی اصلی ضد انقلاب، علیه بخش دیگر، بحثا به نیروی اصلی انقلاب، بحرکت درخواهد آمد. تجزیه جنبش توده‌ای و مسائل ناشی از آن یکی دیگر از نکات کلیدی در تحلیل اوضاع سیاسی بود که توسط چپ درک نشد. این تجزیه بدین معنی بود که آن بخش از جنبش توده‌ای که آلت دست ضد انقلاب شده است، در ادامه منطبق بر حرکت ضد انقلابی خود بتدریج از محتوای توده‌ای تهی خواهد شد و به انبازار جدید سرکوبگر دولتی تبدیل خواهد شد. بنا بر این وظیفه نیروهای انقلابی ایجاد صف مستقل در مقابل این بخش از توده‌ها و هشدار به بخش دیگر از جنبش توده‌ای در باب ما هیت این نهادهای با اصطلاح "انقلابی" و با اصطلاح "توده‌ای" بود. اما، بخش عمده چپ که تحلیل مشخصی از ما هیت طبقه‌ای قدرت جدید در دست نداشت، درباره این گونه نهادهای ورژیم جدید نیز مرتکب اشتباه عمده‌ای شد: در هر گونه نبردی میان بخش‌های متفاوت توده‌ها شعاً ارتجاعی "اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب" را اتخاذ کرد و بجای سازماندهی مبارزه علیه این نهادها، توهم توده‌ها را نسبت به آنها افزایش داد. دسته‌های کوچک حزب الهی که در ابتدای انقلاب هنوز جرات بسیج آشکارا ضد انقلابی را نداشتند، در اثر ما محه چپ بتدریج به نیروهای وسیع سازمان یافته و رضا ضد انقلاب تبدیل شدند.

بدین ترتیب، مشاهده می‌کنیم که مسأله تعیین ما هیت طبقه‌ای قدرت حاکم صرفاً یک نکته تئوریک ویا پروگرام تیک نیست، بلکه در تعیین خطوط کلی اوضاع سیاسی و پیش بینی سیر تحولات بعدی در مبارزه طبقه‌ای و بنا بر این تشخیص وظایف عمده نیروهای انقلابی نقشی تعیین کننده دارد. این گفته لنین که در هر انقلاب، مسأله اساسی مسأله قدرت است، از این لحاظ نیز اهمیت خود را نشان می‌دهد.

\* به عقیده ما تنها جریانی که در ایران از همان ابتدا از چنین برنامه‌های دفاع می‌کرد، جریانی بود که حول نشریه چه با یک گرد شکل گرفت. برنامه‌های از جانب این جریان تحت عنوان "برنامه عمل انقلابی زحمتکشان" در همان ابتدای انقلاب منتشر شد که مجموعه خواست‌های انقلابی را در برداشت و محور اصلی خود را بر اساسی تلقی فوق از اوضاع سیاسی (یعنی محوری بودن مبارزه میان انقلاب زحمتکشان و مستمیدگان و ضد انقلاب آخوندی سرمایه‌داری) قرار داده بود.

تلاش های ضد انقلاب برای تثبیت قدرت جدید دولتی در شرایط انقلاب بود. عوامفریبی های رژیم با قدرت توده ها نسبت مستقیم داشت. هرگاه که رژیم نمی توانست بطور مستقیم توده های انقلابی را سرکوب کند یا اتخاذ عوامفریبانه بخشی از شعارهای توده ها مبارزه را از مسیر اصلی منحرف می ساخت تا در مرحله بعدی بر اساس تجدید قوای ضد انقلاب بهتر بتواند آنرا سرکوب کند. مثلا، بعد از شکست رژیم در یورش نظامی در کردستان بود که عوامفریبی های ضد میجر-یالیستی اوج گرفت. در اوج این عوامفریبی ها قانون اساسی جدید تکمیل شد و حملات علیه جنبش کارگری و شوراهای کارگری برافشاد. و یا هنگامی که رژیم قصد سرکوب دموکراسی را داشت، نخست از سرکوب آشکار حقوق دموکراتیک صحبت نکرد، بلکه به بهانه حمله به صهیونیسم و طرفداران رژیم گذشته حمله به آزادی مطبوعات را آغاز کرد و سپس در شرایط مسا عدتر همه نشریات مترقی را غیرقانونی اعلام کرد و به مراکز گروه های سیاسی حمله ور شد. اختلافات درونی هیات حاکم (و یا ائتلاف حاکم) قبیل از آنکه ناشی از منافع جناح های متفاوت باشد به روش های مختلف سرکوب انقلاب مرتبط می شد. مثلا، جناح باصطلاح "لیبرال" یکی از دلایل عمده مخالفتش با جناح باصطلاح "خرده بورژوازی" در این بود که روش سرکوب انقلاب از طریق بسیج توده ای پایه های "رهبری اسلامی" (اِتکاء به "نهادهای انقلابی" جدید) را در تضاد با نیاز بورژوازی در تثبیت مجدد قدرت دولتی می دانست و معتقد بود که با زاری مستقیم خود نهادهای قبلی دولتی موثرتر خواهد بود. در صورتی که "جناح" دیگر درک می کرد که در شرایط انقلابی نمی توان بطور مستقیم نهادهای دولتی را بکار گرفت. تجربه ثابت کرد که "جناح" دوم در سرکوب انقلاب موفقیت بیشتری کسب کرد. به همین خاطر در حاکمیت تثبیت شد. و به همین خاطر عاقبت بخش های تعیین کننده بورژوازی در ایران حمایت خود را پشت سر این "جناح" قرارداد.

حتی امروزه که دیگر واقعیت اوضاع سیاسی در ایران روشن شده و کمتر کسی در باب ماهیت طبقاتی رژیم شک و تردید دارد، "چپ" ما درس های لازم را استخراج نکرده و به بررسی جدی روش نادرست خود دست نزده است. نه تنها هنوز در باب اینکه آیا عاقبت این رژیم بسوی تثبیت سرمایه داری گام برمی دارد یا نه کیجند و هنسوز از "جناح های درون هیات حاکم" صحبت می کنند، بلکه حتی آنها که نسبت به ماهیت بورژوازی ارتجاعی رژیم موضع گرفته اند، تو جیهات قبلی خود را کنار گذاشته اند. توجیه رایج اینست که "آری، عاقبت جناح سرمایه داری پیروز شد"؛ اینها نمی توانند توضیح دهند که چگونه و در چه زمانی این "جناح" پیروز شد؟ مگر نه اینست که ضد انقلاب درست در زمانی که "جناح" هایی را که چپ ما "جناح سرمایه دار" می نامید (مثلا، دارودسته بازرگان، بنی صدر و اطرافیان، انجمن حجتیه و غیره) از حکومت بیرون راند، توانست انقلاب را سرکوب کند؟ مگر نه اینست که همان "خط امام" که قرار بود معرف "جناح ضد امپریالیست سرمایه دار" باشد، امروزه در حاکمیت است و دقیقا به این دلیل که توانسته است انقلاب را شکست دهد؟ درس نگرفتن "چپ" از گذشته باعث خواهد شد که اگر در آینده نیز رژیم حاکم به دلیل بحران سیاسی و یا برخاست مجدد جنبش توده ای به اتخاذ شیوه مانور مردم فریبی متوسل شود، مجددا "چپ" ما در دام خواهد افتاد. مثلا، اگر در آینده بخشی از سرمایه داری ایران (بویژه اگر بخشی از اپوزیسیون بورژوازی فعلی نیز در آن جای گیرد) برای حل بحران سیاسی و اقتصادی خود ناچار به تغییر رژیم و برکناری "جناح" فعلا حاکم شود، آیا بخش عمده ای از "چپ" ما به موضع طرفداری از رژیم فعلی کشیده نخواهد شد؟

بسی توجیهی "چپ" به ماهیت طبقاتی دولت و ارتباط رژیم جدید با آن از جنبه دیگری نیز موجب گیجی دائمی بوده است. و این همان مسأله ای است که تحت عنوان شکل "استثنایی" (آخونسدی)

رژیم از آن یاد کردیم. بورژوازی بخاطر تناسب قوای ناشی از انقلاب به این شکل از رژیم رضایت داده است. اما، این بسد ان معنی نیست که این شکل را شکلی ایده آل و یا شکلی برای همیشه تلقی می کند. بورژوازی در اثر انقلاب تضعیف شده بود (به ناچار بخشی از آن طرد شد) و کارگران و زحمتکشان نیز قادر به ارائه آلترنا تیف حکومتی نبودند. از این تناسب قوا، شکل و بیضه حاکمیت شکل گرفت که در عین حال معرف نوعی از عقب نشینی از جانب بورژوازی است. سرمایه داری ایران برای نجات کسب سیستم بناچار به حاکمیت روحانیت رضایت داد. هرچند که در شرایط عادی چنین رژیمی را مضر می دانند. (هما نظور که ممکن است تحت شرایط مشخصی به حکومت سوسیال دموکراتیک و یا حتی ائتلاف سوسیال دموکراسی با احزاب سازشکار کمونیستی رضایت دهد).

از ویژگی های رژیم های سرمایه داری در مقایسه با رژیم های ماقبل سرمایه داری، یکی کنار گذاشتن دستگاه مذهبی (نهادهایدیالوژیک قدرت دولتی) از موقعیت مداخله مستقیم در قدرت اجرایی (مداخله در گردش سرمایه) است. رژیم آخوندی در رابطه با نیاز بورژوازی به تمرکز قوای دولتی و تنظیم پرومونه نباشست سرمایه بر اساس قوانین بازار مسب مشکلاتی می شود که تحت یک عنوان کلی می توان بواسطه عبارت "حالت ملوک الطوائفی ناشی از حاکمیت دستگاه روحانیت" از آن نام برد. آنچه که خود بورژوازی ایران تحت عنوان "فقدان امنیت اقتصادی" از آن یاد می کند. بدین ترتیب، نه تنها بورژوازی ایران با رضایت دادن به رژیمی که از دیدگاه کل طبقه بورژوا "رادیکال" به نظر می رسد متحمل یک عقب نشینی سیاسی شده است، بلکه با رضایت دادن به رژیمی مذهبی حتی یک عقب نشینی تاریخی را برای حفظ قدرت دولتی خود دراز مدت ضروری یافته است. این بدان معنی است که میان بورژوازی بطور کلی و رژیمی که هر چند در خدمت حفظ قدرت او قرار گرفته است، اما ایده آل مطلوب او نیست، دائما کشمکش وجود خواهد داشت. بویژه به همان میزانی که "خطر انقلاب" رفع می شود و جنبش توده ای انقلابی شکست می خورد، این اختلافات آشکار تر خواهند شد. زیرا از دیدگاه بورژوازی رسالت رژیم آخوندی سرکوب انقلاب است و به محض موفقیت در این کار با بدراه را برای بازگشت رژیم عادی بورژوازی فراهم سازد.

اما، دستگاه روحانیت شیعه (و بویژه جناح خمینی) با سیاستمداران عادی سرمایه داری تفاوت دارد. یک سیاستمدار عادی بورژوازی به محض آنکه تشخیص داد برای تداوم و بقای رژیم بورژوازی او باید کنار بگردد و قدرت حکومتی را به رژیم مساعدتری تفویض کند، با کمال میل در جهت منافع کل طبقه خود این کار را خواهد کرد. اما آخوندهای بقدرت رسیده در ایران چنین دیدگاهی ندارند. علیرغم آنکه "رسالت" خود را در سرکوب جنبش توده ای انقلابی به انجام رسانده اند، مثل کینه به قدرت چسبیده اند و حاضر به کناره گیری نیستند. بویژه در این سالهای اخیر (پس از موج سرکوب سال ۶۰) این مسأله بسیار عمده شده است. بورژوازی خواهان تثبیت سریع نظم عادی سرمایه داری است. رژیم خمینی مخالفتی ندارد، اما به شرط اینکه روحانیت کماکان در قدرت باشد. آخوندهای حاکم می خواهند به بورژوازی و امپریالیسم ثابت کنند که نقش آنان صرفا یک نقش انتقالی و گذرانیست، بلکه باید در دراز مدت موقعیت ممتاز آنان در رژیم سیاسی بورژوازی تثبیت شود. و این مسأله به یکی از عمده ترین محورهای کشمکش بورژوازی با رژیم آخونسدی تبدیل شده است. بدون در نظر گرفتن این مسأله "چپ" ما قادر به درک چشم انداز سیاسی بعدی نخواهد بود.

## چشم انداز و وضع سیاسی

بر اساس آنچه ذکر شد در تحلیل از اوضاع کنونی سیاسی باید به دو نتیجه زیر توجه شود:

اولاً، رژیم فعلی، در هر حال، علیرغم هرگونه اختلافات درونی، در مجموع بسوی تثبیت قدرت دولتی بورژوازی و بازگشت روابط عادی سرمایه‌داری گام برمی‌دارد.

ثانیاً، بخاطر شکل ویژه آخوندی‌اش، این مسیر راه‌شکلی ویژه و مملو از زیگزاگ و کشمکش بر سر حفظ قدرت آخوندی در مقابل تسلیم به بازگشت سیاستمداران عادی بورژوازی طی خواهد کرد.

بدین ترتیب، چنانچه مبارزات طبقات و لایه‌های انقلابی (پرولتاریا و متحدین آن در میان زحمتکشان و ستمدیدگان) نتواند به ایجاد آلترنا تئو موثری در مقابل این رژیم بینجامد، بازگشت نظم عادی سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. و این بازگشت به‌رغم ماهیت ویژه آخوندی رژیم صورت خواهد گرفت و در جریان خود حتی خودآخوندها را متحول خواهد کرد. به عبارت دیگر، در درازمدت اگر تناسب قوای طبقاتی تغییری کیفی نکند، خود رژیم "ولایت فقیه" بتدریج و بر اساس اصلاح از بالا و از درون به رژیم ولایت عادی سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد و خودآخوندها از "افراط" در تحمیل قوانین اسلامی دست خواهند کشید. این تمادفی نیست که امروزه منتظری که از جانب بسیاری از گروه‌های "چپ" به مثابه رهبر "جناح رادیکال" معرفی می‌شد، سردمدار تعدیل رژیم در حمله به بخش خصوصی شده است.

اما، این تحول به‌شکلی متناقض و بحران زا صورت خواهد گرفت. هر بار که ضد انقلاب اسلامی در امر سرکوب جنبش سوده‌ای موفقیت بیشتری کسب می‌کند و در راه بازگشت نظم عادی سرمایه‌داری قدم برمی‌دارد، در عین حال تیشه به ریشه خود می‌زند. زیرا تثبیت عادی سرمایه‌داری به معنی ضرورت کنا رفتن روحانیت و بازگشت سیاستمداران عادی سرمایه‌داری نیز هست. بنابراین، هر بار که زیر فشار اوضاع، رژیم فعلی به "رفرم" های بورژوازی کشیده می‌شود، پس از مدتی درک می‌کند که قدرت خود را تضعیف کرده است و جناحی از درون آن در مقابل این "رفرم" ها بلند می‌شود. و همین واقعیت مسبب کشمکش درونی دائمی محافظ حاکم است. و الا چگونه می‌توان واقعیت زیر را توضیح داد؟ هر بار که "جناح" با اصطلاح "لیبرال" (بخوانید، جناح مدافع بازگشت سریع به نظم عادی سرمایه‌داری) در درون حاکمیت قوی می‌شود، جناح دیگری از آخوندهای "رادیکال" (بخوانید جناح مدافع حفظ قدرت آخوندی) در مقابل آن شکل می‌گیرد و آن را کنار می‌زند. اما، چندی بعد، از درون همین "جناح رادیکال" دوباره "جناح لیبرال" شکل می‌گیرد؛ در همان چندماه اول انقلاب، اختلاف میان بازگان "لیبرال" (که خواهان بازگشت "نظم و امنیت" بورژوازی و عدم مداخله روحانیت در دستگاه اجرایی بود) و بهشتی "رادیکال" (که خواهان حفظ قدرت روحانیت بود) شکل گرفت. جناح بازگان شکست خورد، اما از درون "جناح رادیکال" داودسته بنی صدر عین همان برنامه‌های بازگان را پیش کشید، هر چند که بنی صدر خود از مخالفین سر سخت بازگان بود. بنی صدر را نیز کنار زدند، اما از درون خود آخوندها "جناح حجتیه" بر اساس همان برنامه‌ها مجدداً شکل گرفت. حجتیه را نیز کنار زدند. اما، خود "امام" لیبرال شد!

مثلاً، پیام هشت ماده‌ای امام "را چگونه می‌توان توضیح داد؟ در واقع، او به بورژوازی و امپریالیزم بوسیله این "پیام"

پیغام داد که اگر خواهان تثبیت روابط عادی سرمایه‌داری هستید، دنبال سیاستمداران بی‌قدرت نظیر بازگان و بنی صدر و یا سران حجتیه شروید، به خود من رجوع کنید! او بدین وسیله نه تنها آمادگی خود را برای رفرم رژیم در جهت بازگشت به وضع عادی سرمایه‌داری اعلام کرد، بلکه همچنین نشان داد که در واقع بدون او آخوندهای وابسته با چنین تغییری غیر ممکن خواهد بود. به عبارت دیگر به شرط حفظ شکل ویژه رژیم سرمایه‌داری، یعنی شکل خلافتی، مانعی بر سر راه بازگشت به وضع عادی نیست. انتخابات دوره دوم مجلس و حذف افراطی ترین خط امامی ها و حجتیه‌ای ها خود معرف این تحول جدید است. رژیم آخوندی خواهان تثبیت جناح "معتدل"ی در حاکمیت (ائتلافی از خط امامی های "معتدل"، حجتیه‌ای های "معتدل" و تکنوکرات های "معتدل") است که بواسطه آن هم قدرت آخوندی حفظ شود و هم در هر حال نظم عادی سرمایه‌داری مستقر شود.

و این، البته، مشکلات خود را به همراه دارد. ناراضی‌تی در "نهادهای انقلاب" (سپاه پاسداران، انجمن های اسلامی، ستاد "انقلاب فرهنگی"، کمیته‌ها ...) و در میان خود آخوندها شدت گرفته است. از طرف دیگر، بورژوازی نیز کاملاً راضی نیست، زیرا حفظ این رژیم "معتدل" تریه هر حال مسأله اساسی راحل نمی‌کند. بحران اقتصادی ادامه دارد، روابط با غرب به حالت عادی برنگشته است و چشم اندازی روشن برای پایان جنگ در دست نیست. و اگر قدمی اساسی در راه حل این مشکلات برداشته شود، دیگر ضرورتی برای حفظ آخوندها و نهادهای لفت و لیس شان احساس نخواهد شد. اختلال فکات درونی هیات حاکم بدین خاطر ادامه می‌یابد و به احتمال زیاد در دوره بعدی شدت نیز خواهد یافت. اگر در گذشته بخشی از هیات حاکم علیه بخش دیگر و یا توسط به‌پایه‌های توده‌ای خمینی موضع می‌گرفت، امروزه کل دستگاه حاکم از درون با اختلافات و تضادهای دائمی مواجه است و فضای مانور خمینی نیز هر چه بیشتر محدود می‌شود. یسا باید عاقبت به‌کنار گذاشتن ولایت فقیه رضایت دهد و یا احتمال این می‌رود که در هر حال توسط هیات حاکمی که دست پرورده خود است کنار گذاشته شود. مرگ قریب الوقوع و البته آشکار شدن این ماجرا را تسهیل خواهد کرد. فعلاً، او، در واقع در شخص خود، هر دو تمایل موجود در رژیم حاکم (حفظ آخوندها در قدرت و بازگشت به شرایط عادی) را در یک هیات واحد ادغام کرده است. مرگ او این تناقضات را آشکارتر خواهد کرد. اما، بر اساس آنچه در بالا اشاره کردیم، بوضوح روشن است که از این تناقضات درونی هیات حاکم توقع چندانی نباید داشت. این تناقضات معرف "جناح" های طبقاتی نیستند و صرفاً بازتاب بحران سیاسی بورژوازی در شرایطی هستند که جنبش توده‌ای انقلابی شکل گرفت و علیرغم سرکوب فعلی می‌توانند در شرایط مساعد بعدی دوباره سر بلند کنند.

و این نکته در بررسی اوضاع سیاسی فعلی و تعیین چشم‌انداز نیروهای انقلابی اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا، معرفت این واقعیت است که اولاً علیرغم سرکوب جنبش توده‌ای، بحران سیاسی سرمایه‌داری در ایران حل نشده و بنا بر این تناسب قوای طبقاتی هنوز امکان تبدیل شرایط موجود به شرایط برخاست توده‌ای را در بردارد. ثانیاً این بحران بزودی حل نخواهد شد و نیروهای انقلابی هنوز فرصت این را دارند که به شرط درک مسائل اساسی مبارزه طبقاتی نیروهای خود را برای چنین اوضاعی تدارک دهند. ثالثاً، چنانچه این تدارک دیده نشود، حتی در صورت بروز بحران شدید درونی رژیم سرمایه‌داری، در هر حال اوضاع به نفع بورژوازی تمام خواهد شد. بدترین حالت ممکن این است که در شرایط شدت بحران درونی رژیم فعلی و فقدان آلترنا تئو انقلابی، کودتایی سرمایه‌داری کسه دارای حمایت توده‌ای خواهد بود صورت گیرد. در چنین شرایطی به جرات می‌توان گفت که نظم سرمایه‌داری برای دوره‌ای طولانی

تضمین خواهد شد. بهمین خاطر است که علیرغم انحطاط فعلی بخش عمده‌ای از چپ که بطور کلی از مبارزه سیاسی کنار گرفته است و بی‌بخش دیگری که به آلترنا تیبوهای بورژوازی رضایت داده است، مبارزه اساسی سیاسی طبقه انقلابی هنوز در مقابل ماست.

## وظایف عمده سیاسی نیروهای انقلابی

بورژوازی ورژیم آن، اما، تنها عامل تعیین کننده در اوضاع سیاسی نیستند. همانطور که فقدان رهبری انقلابی پرولتری و عدم سازمان یافتگی پرولتاریا اجازه داد تا بورژوازی انقلاب زحمتکشان و ستمدیدگان را بواسطه رهبری خمینی سرکوب کند، شکل گیری رهبری انقلابی و سازماندهی جنبش کارگری می‌تواند، جنبش انقلابی را احیاء کند. تنها نیروی واقعی رهبری انقلاب در ایران در اوضاع فعلی جامعه ما طبقه کارگر است و تا زمانی که این طبقه نیروی متشکل خود را در راس مبارزات هم‌لایه‌ها و طبقات ستم‌دیده و زحمتکش قرار ندهد، استیلائی ضد انقلاب بورژوازی قطعی خواهد بود. باید در مقابل رژیم سرمایه‌داری خمینی که دولت بورژوازی را بازسازی کرده است، جنبش متشکل کارگری را که برای درهم شکستن قدرت دولتی بورژوازی مبارزه کند، تقویت کرد. آلترنا تیبو دیگری موجود نیست. اعتقاد به راه حل‌های سوم صرفاً معرف خوش-خیالی خرده بورژوازی است.

انقلاب بهمین سرکوب شد، اما شرایط عینی انقلابی در جامعه ما از میان نرفته است. شکست توده‌ها، علیرغم ابعاد وسیع این شکست، هنوز شکستی نیست که امکان هرگونه برخاست توده‌ای در کوتاه مدت را حذف کرده باشد. به شرط آنکه از تداوم بحران فعلی رژیم سرمایه‌داری در جهت سازماندهی پیشگام کارگری استفاده شود و نطفه‌های قدرت کارگری ایجاد گردند، می‌توان به امکان انفجارات مجدد توده‌ای و یادداشت‌های تشدید بحران درونی رژیم حتی به امکان مبارزه موفقیت آمیز برای سرنگونی کل رژیم امیدوار بود. بهر حال، واضح است که امروزه بدون شکل گیری مبارزات کارگری بمانا به ستون فقرات جنبش توده‌ای، امکان برخاست خودبخودی توده‌ها بسیار بعید به نظر می‌رسد. در شرایط فعلی و با در نظر گرفتن ابعاد ارگان‌های سرکوب‌گر رژیم، تنها شکل از مبارزه که می‌تواند امید به موفقیت داشته باشد، مبارزات گسترده است. بنا بر این اعتصاب عمومی کارگری (و یا اعتصابات بالنسبه عمومی، مثلاً در سطح منطقه‌ای) تنها شکلی از مبارزه است که بر اساس تناسب قوای فعلی می‌تواند دوام بیاورد و به سرعت سرکوب نشود. در صورت وقوع چنین سطح گسترده‌ای از مبارزه شرایط برای برخاست مجدد جنبش توده‌های سایر طبقات زحمتکش و ستم‌دیده نیز فراهم خواهد شد.

بنابراین، کمک به ایجاد و گسترش کمیته‌های عمل کارگری در واحدهای عمده تولیدی و کمک به اتحاد و هماهنگی میان این کمیته‌ها، پیش شرط اساسی سازماندهی موفقیت آمیز مبارزات ضد رژیم است. علیرغم سرکوب وحشیانه ضد انقلاب اسلامی، هنوز لایه‌هایی از کارگران مبارز که در اثر تجربه انقلاب رادیکالیزه شده‌اند، وجود دارد و علیرغم بی‌توجهی سازمانهای چپ، خود در حال سازماندهی کمیته‌های مخفی در کارخانجات هستند. اعتصابات کارگری که در دو سه سال اخیر بطور دائمی شکل گرفته اند و بطور دائمی در حال افزایش بوده‌اند، در واقع توسط چنین کمیته‌هایی از کارگران مبارز سازمان یافته‌اند. اما، بدون مداخله سازمان یافته پیشگام انقلابی در این جریان و بدون ایجاد امکانات سازمانی و سیاسی اتحاد و هماهنگی این کمیته‌ها، اینگونه اعتصابات منفرد و منزوی خواهند ماند و بهمین دلیل تاب مقاومت

در مقابل دستگای عریض و طویل سرکوب را نخواهند داشت. وظیفه همه نیروهای مدعی انقلاب و طبقه کارگر مبارزه متحد برای گسترش و وحدت این کمیته‌ها و تدارک مبارزات سراسری کارگری است. البته، در شرایط فعلی، بوضوح امکان چنین سطحی گسترده از مبارزات وجود ندارد. اما، به شرط اینست که از همین اکنون در جهت ایجاد هسته‌های مخفی کارگری و گسترش ارتباطات میان آنها تلاش شود، نه تنها چنین امکانی بتدریج (به میزان رشد کمیته‌های کارگری) ایجاد خواهد شد، بلکه با در نظر گرفتن امکان تشدید بحران سیاسی درونی رژیم و امکان گشایش‌هایی در فضای سیاسی، جنبش پرولتری در موقعیت سازمانی مساعدتری برای آغاز مبارزات توده‌ای خواهد بود. دوره حاضر تا ابداداً مه‌نخواهد یافت. در صورتی که سطح مبارزات فعلی اعتلاء نیابد، بتدریج بحران سیاسی رژیم بر طرف خواهد شد و تشییع نظم عادی سرمایه‌داری امکان احیاء مجدد جنبش انقلابی را از میان خواهد برد. مضافاً با اینکه لایه‌های پیشگام کارگری نیز بتدریج در دل سردی عمومی توده‌ای منحل خواهند شد. پس باید که این مبارزه محوری را سازمان داد و علیه کلیه گرایش‌هایی که به نحوی از انحاء در ضرورت این مبارزه شک و تردید ایجاد می‌کنند و پی‌راه‌حل‌های تخیلی خود را در مقابل این مبارزه واقعی قرار می‌دهند نیز مبارزه کرد.

از قبل از انقلاب تاکنون، فقدان یک حزب انقلابی کارگری که بتواند بر اساس یک استراتژی انقلابی منطبق با شرایط ایران و برنامه‌های انقلابی منطبق با نیازهای پرولتاریا و متحدین آن جنبش انقلابی را جهت دهد، احساس شده است. شکست جنبش توده‌ای انقلابی، ضرورت تداوم مبارزه در راه ایجاد چنین حزبی را نفی نمی‌کند. برعکس، در اثر این شکست و به دنبال آن ازم پاشی سازمان‌های سازشکار و غیر پرولتری، نه تنها این ضرورت هرچه بیشتر محسوس است که پیش شرط‌های عمده‌ای برای ایجاد آن آماده شده‌اند. شکل گیری و گسترش مبارزات طبقاتی پرولتاریا و شکل گیری و گسترش گرایش‌های سوسیالیستی انقلابی امکان پیوند میان ایندو را هرچه بیشتر فراهم می‌سازد. آنهایی که تصور می‌کنند در شرایط شکست، بناچار شرایط برای مبارزه در راه حزب انقلابی نیز نا مساعد خواهد بود، همانهایی هستند که در شرایط رشد جنبش توده‌ای نیز به جای مبارزه برای ایجاد رهبری انقلابی به دنبال جنبش و توهمات آن روانه می‌شوند.

امروزه، بدون مبارزه در راه ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی، مبارزه برای ایجاد زمینه‌های لازم اعتصاب عمومی کارگری نیز آینه روشن نخواهد داشت، و بدون شرکت در مبارزه عملی برای سازماندهی جنبش کارگری، هرگونه تلاشی در جهت سازماندهی حزب انقلابی نیز به درخوا هدر رفت (اگر به بیراهه نکشد). مبارزه برای جبهه واحد کارگری که یکی از عمده ترین وظایف چپ‌رادرا وضع حاضر تشکیل می‌دهد، بدون وجود نیروی سوسیالیستی انقلابی با درجه‌ای معین از نفوذ و اعتبار تئوریک و سازمانی، در حد شعاری تبلیغاتی و بدون محتوای واقعی عملی باقی خواهد ماند. به نسبت رشد نیروی انقلابی، اما، امکان وادار ساختن نیروهای اپورتونیست و سنتریستی (که از پایه‌های خود در جنبش کارگری به منظور مسدود ساختن مبارزات کارگری استفاده می‌کنند) به شرکت در یک جبهه متحد کارگری افزایش خواهد یافت. آنها که تصور می‌کنند به تکی خودشان به تنهایی قادر به سازماندهی جنبش امروزین پرولتاریای ایران خواهند بود، تفاوت چندانی با آنها که مخالفان این سازماندهی هستند، ندارند. ●